

ماجراهایی غم‌انگیزتر از سرقت اموال این محکومان برگه نیز وجود داشت و آن دستبرد به ناموسشان بود. این زنان بدبخت و بی‌دفاع، این زنان درمانده و رنجور همه جسم و جانشان نیز در معرض تجاوز بود. زیرا هر يك از آنها که چند شیلینگ برای رشوه دادن بژاندارم‌ها - تا آنها را به عثمانی‌های پولدارتر از خودشان بفروشد - نداشتند، نصیب خود آنها می‌شدند و ناگزیر بودند آتش شهوات آن افراد هرزه و وحشی را خاموش سازند. به نمونه‌ای دیگر از این فجایع غم‌انگیز و غیر انسانی توجه کنید:

«در يك جا، فرمانده ژاندارمری به افرادی که تعداد زیادی از زنان و دختران تبعیدی را بدستان سپرده بود، علنا گفت که هر کدام از آن زنان و دختران را که بخواهند، در کمال آزادی تصاحب کنند و هر کار که دلشان خواست با آنها انجام دهند...»^۱

در اینگونه موارد سن تنها عامل معافیت از ارتکاب به هتک ناموس بود. اما در این کاروانها زنان بسیار سالخورده نیز دیده می‌شدند، زیرا سن شرط معافیت از تبعید و بهلاکت رسیدن آهسته و تدریجی از این راه نبود.

«یکی از موارد قابل ذکر، موردی بود که برای خواهر «ف...» پیش آمد. شوهر وی ماهها بعنوان سرباز پرستار در بیمارستان، خدمت می‌کرد. زنش تیفوس گرفت و او را به بیمارستان آوردند. چند روز پیش از آغاز تبعید ناگهان شوهرش را بدون هیچگونه اتهام یا استنطاقی، زندانی ساختند و او را تبعید کردند. وقتی که مردم محله‌ای را که آنها در آن زندگی می‌کردند کوچ دادند، زن حالش خوب شد و از بستر بیماری برخاست و او را هم در يك گاری که با گاو کشیده می‌شد انداختند و همراه بچه‌هایش روانه ساختند...»^۲

مسلماً افراد بیمار و یا سالخورده، خود بخود در اثر ناملایمات وارده در طول راه جان می‌سپردند. باین شهادت تکان دهنده توجه کنید:

«زنان معتقد بودند که سرنوشتی هولناک‌تر از مرگ در انتظارشان است. لذا بسیاری از آنان در جیب‌هایشان زهر پنهان کرده بودند، تا در صورت نیاز دست به خودکشی بزنند. بعضی‌ها بیل و کلنگ آورده بودند، تا کسانشان را که پیر و فرتوت و یا ضعیف و رنجور بودند و می‌دانستند که در راه خواهند مرد، به خاک

گاهی بدبختی آنان بطرز بی سابقه‌ای براتب زودتر از آنچه انتظار می‌رفت به پایان می‌رسید و این امر هنگامی رخ می‌داد که شکنجه‌کنندگان آنان طاقت نمی‌آوردند جلوی شهوت خونریزی خود را بگیرند، لذا قبل از موعد مقرر به کشت و کشتار می‌پرداختند در آبادی کوچکی کلیه این فجایع در يك صحنه بانجام رسید: باز شهادت يك ناظر واقعه را می‌بینیم:

«چهل و پنج نفر زن و مرد را به‌دره‌ای که از آبادی چندان فاصله‌ای نداشت بردند. زنان ابتدا توسط افسران ژاندارمری مورد هتک ناموس قرار گرفتند، و سپس بدست افراد ژاندارم سپرده شدند تا آنان نیز بفرو نشانند آتش شهوت خود بپردازند. طبق اظهار شهودی که ناظر این صحنه بوده‌اند، کودکی را که دژخیمان بسویی پرتاب کرده بودند سرش بسنگ خورد و مغزش از کاسه سر بیرون ریخت. مردان را نیز بوضع فجیعی سلاخی کردند و سرانجام از این عده چهل و پنج نفری حتی يك نفر هم زنده نماند»^۲

همه این فجایع زیرعنوان مهاجرت - و حتی نه تبعید - صورت می‌گرفت. هیچ کدام از قربانیان نمی‌دانستند که برآنان و زنان و فرزندان شان چه خواهد گذشت. مقامات محلی - در نهایت وقاحت - برای قربانیانی که چند لحظه یا چند روز پیش بزندگیشان نمانده بود، آرزوی موفقیت می‌کردند، و مردان ساده دل نیز چنین می‌انگاشتند، که اگر یارودیار خود را ترك می‌گویند، زندگی و دیاری تازه در انتظارشان خواهد بود، صحرایی لم‌یزرع را آباد خواهند کرد و اگر چه به‌قیمت سالها تلاش، به‌رحال زندگی نوینی در پیش دارند اما واقعیت، فرسنگها با این تصورات فاصله داشت. به‌بینیم «توین‌بی» چه نوشته است:

«خروج اجباری آخرین قسمت نفوس ارمنی يك منطقه در اول ژوئن ۱۹۱۵ (تیر ۱۲۹۴ ش) انجام گرفت. کلیه آبادیها و همچنین سه چهارم از شهر قبلا تخلیه شده بود. اسکورتی از ۱۵ نفر ژاندارم کاروانی را که شامل چهار و پنج هزار نفر بود همراهی می‌کرد. شهردار برای آنان سفر خوشی را آرزو کرد. ولی در فاصله چند ساعتی شهر، دسته‌هایی از راهزنان و تعدادی دهاتی ترك و

۱- گزارش کمیته امریکائی

۲- گزارش کمیته امریکائی. لازم‌بیادآوری است که عین همین حادثه در سندی نیز که تسلیم لردبریس شده گزارش شده است و در هر دو سند نام اشخاص در کمال صحت بچشم می‌خورد.

ملح به تفنگ و تبر و چماق به محاصره آنها پرداختند. ابتدا به چپاول اموال آنان پرداختند و حتی کودکان خردسال را نیز در کمال دقت جستجو کردند. هر چه پول همراه افراد تبعیدی بود، تا آخرین سکه غارت شد، و پس از آنکه حتی آذوقه و نانی را که همراه آنان بود تصرف کردند، به قتل مردها که دو تن از آنان نود سال داشت پرداختند. ظرف شش هفت روز کلیه مردان بیش از پانزده سال را به قتل رساندند. در این هنگام افرادی که سوار بر اسب بودند سراغ زنان رفتند و روی صورت آنها را که چون زنان مسلمان در پس حجاب پنهان ساخته بودند باز کردند و خوشگل تریشان را انتخاب کردند و بزور برترک اسبها نشانند و از صحنه قتل عام دور شدند...»^۱

آنچه در این بخش از گزارش کمیته امریکائی آمده است، می تواند بعنوان نمونه ای از چگونگی قتل عام ارمنیان در سراسر زمین پهناور عثمانی بشمار آید و یک طرح کلی از کشتارها بدست دهد. البته با این توضیح که در آن جزئیات امر، خشونتها، وحشیگریها، و ابتکارات خاصی که هر یک از گروههای قتل عام داشتند، سخنی به میان نیامده است. مثلاً می خوانیم که زنان ارمنی را با آنکه خود را در حجاب پوشانده بودند، تا از تجاوز مصون بنانند می ربودند، اما چه به سر این زنان می آمد، مطلبی است که تنها باید از زبان شواهد عینی شنید، اگرچه حتی شهادت اینگونه افراد نیز، از شدت شناعت، باور نکردنی بنظر می رسد. سرگذشتی که بصورت دست اول از گزارش کمیته امریکائی نقل شده توسط بانوئی که عملاً دستخوش فجایع این راه پیمائی مرگبار شده است، تأیید می شود. وی تعریف می کند که چگونه این جنایت فجیع با دارزدن اسقف و هفت تن دیگر از مردان سرشناس آغاز شد و سپس قریب هشتاد مرد دیگر پس از آنکه زندانی بودند و در زندان تحت شکنجه قرار داشتند، همگی در میان درختان بیشه سلاخی شدند. «بقیه افراد را در سه گروه مجزا روانه ساختند. من جزء افراد سومین گروه بودم. شوهرم هشت سال قبل فوت کرده بود و برای من و مادرم و دختر هشت ساله ام ثروت هنگفتی باارث گذاشته بود، بطوریکه ما در کمال آسایش و رفاه بسر می بردیم، تا زمانی که تبعید شروع شد. یک فرمانده عثمانی بدون پرداخت اجاره در منزل من بسر می برد. او به من گفت عزیزم

نکنم ، ولی وجدانم قبول نمی کرد که در سرنوشت ملتئم شریک نباشم ، سه تا اسب با خودم برداشتم و آذوقه و لوازم مورد نیاز را بار آنها کردم. دخترم یک سکه پنج لیری بگردن داشت من هم قریب بیست لیر و چهار انگشتر برلیان همراه داشتم . گروه ما روز اول ژوئن (تاریخ قدیمی) راه افتاد و ۱۵ نفر ژاندارم همراهمان بود...».

وی سپس جزءبجزء به نقل ماقوع می پردازد و حمله غافلگیرانه، قتل آن دو نفر کشیش ، و قتل عام کلیه مردهای بیش از ۱۵ سال ، را تعریف می کند . بشرح سرت اسبها ، اموال ، و پول هایشان می پردازد و می گوید که حتی غذا و نان را از آنها گرفتند و بردند: «عده زیادی از زنان و دختران را از میان ما خارج ساختند و بطرف کوهها بردند که از آن جمله خواهر من بود با کودک شیرخوار یکساله اش . کودک را از آغوش بیرون کشیدند و بزمین پرت کردند و کشتند . یکنفر ترک جسدش را برداشت و دور شد و نفهیدم آنرا کجا برد. مادرم تا آنجا که پایش قوت داشت راه رفت و آتقدر خسته شد که در کنار قله کوهی از حال رفت و کنار جاده به زمین افتاد . در سرراهمان بسیاری از کسانی را که در گروه قبلی بودند پیدا کردیم . بین اجساد مقتولین تعداد زیادی زن بودند ، که در کنار نعش شوهران و فرزندانشان افتاده بودند . پیرمردان سالخورده و کودکان خردسالی را هم دیدیم که هنوز جان داشتند و نفس می کشیدند، ولی دیگر رمق حرکت و حتی صحبت را نداشتند...». و در اینجا بار دیگر همان شاهد قبلی رشته سخن را بدست می گیرد ، و خاطره روزی از ایام غم انگیز تبعید را بشرح زیر حکایت می کند:

«ما دائماً بمردان و جوانان مقتولی برمی خوردیم که سراپاخون آلود بودند زنان و دخترانی نیز در کنار شوهران و پسرانشان به قتل رسیده بودند. بر بلندی های کوهها و در قعر دره ها اجساد پیرمردان و کودکان خردسال افتاده بود...». آنها در مسیر کاروان قبلی حرکت می کردند. شهود دیگری نیز که راه کاروان دیگری نظیر همین کاروان را در جای دیگر - کمی پس از عبور آن کاروان- پیموده بودند ، نظیر همین صحنه فجع را از کشتارهای همگانی مشاهده کرده اند: «بسیاری از اشخاص مجبور بودند از همان ابتدای سفر ، بدون آنکه پولی همراه داشته باشند ، با وجود باری که بردوشان بود، پای پیاده راه

یافتند. این قبیل افراد طبعاً بزودی خسته می شدند و از قافله عقب می ماندند و از پای می افتادند. سپس سرنیزه‌ای درسینه و شکمشان فرو می رفت و برودخانه پرتاب می شدند. آنگاه اجسادشان را آب بدریا می برد و بالای تخته سنگها گیر می کرد و همانجا می ماند و پس از ده دوازده روز می گندید...».

با وصف این آنهایی که حتی بچنین مرگی نائل می شدند، باز خوشبخت بودند، زیرا از شر شکنجه‌هایی که بازماندگانشان بطرزی روزافزون و زائدالوصف تحمل می کردند، خلاص شده بودند.

بانوی ارمنی می گوید: «ما اجازه نداشتیم شب در آبادیها بخوابیم، بلکه مجبور بودیم در خارج از آبادی دراز بکشیم. آنوقت در ظلمت شب ژاندارم‌ها، راهزنان و دهاتی‌ها اعمال شرم‌آور و غیرقابل وصفی مرتکب می شدند - بسیاری از همراهان ما در اثر گرسنگی و ضربات وارده جسمی و روحی دق کردند و جان سپردند. بعضی نیز از فرط ضعف و ناتوانی از راه بازماندند و در کنار جاده افتادند...».

بانوی مورد بحث سپس به تعریف سایر مصائبی که بر سرتبعیدی‌ها وارد آمده پرداخته و می افزاید: «مردم از گرسنگی بوضعی در می آمدند که مجبور می شدند مثل گاو و گوسفند علف بخورند...».

با همه اینها باز عده‌ای سخت‌جانی می کردند و هلاک نمی شدند. در نتیجه نگهبانان مجبور می شدند برای تحلیل بردن قوای آنان و کاستن از تعدادشان به طرق شاق‌تری متوسل گردند.

بانوی نامبرده خاطرات خود را ادامه می دهد و نقل می کند که: «وخیم‌ترین و غیرقابل‌تصورترین دلهره‌ها را برای ما در کناره‌های (غربی) فرات (قره‌سو) و دشت ارزینجان ذخیره کرده بودند. اجساد قطعه قطعه شده و مثله گشته‌زن و دختر و بچه منظره‌ای بود که مشاهده‌اش تن همه را بلرزه در آورد. راهزنان از هیچ نوع عمل شرم‌آور و وحشیانه‌ای نسبت بزنان و دخترانی که با ما بودند امتناع نمی‌ورزیدند و فریاد آنانرا به آسمان می‌رساندند. در فرات کلیه کودکان کمتر از ۱۵ سال را راهزنان و ژاندارمها بفرات ریختند و سپس آنهایی را که شنا می‌دانستند و برای نجات خود دست و پا می‌زدند و تقلا می‌کردند بگلوله می‌بستند و آبرای خون آلود و سرخرنگ می‌ساختند...»

ولی بانوئی که شرح ماجرا را نقل می کند محکوم باین بود که زنده بماند و این صحنه های دلخراش را مشاهده کند: «در مرحله بعدی سفر، مزارع و دامنه تپه ها تا چشم کار می کرد پر بود از اجساد باد کرده و سیاه شده ای که بوی عفونت آن فضا را پر کرده و هوا را غیر قابل تنفس ساخته بود.» سی و دو روز پس از آغاز راه پیمائی آنان بود که به محل توقف موقت رسیدند و شرح ماجرای این بانو نیز در همینجا خاتمه یافته است.

از آنچه بعداً به سر بانوی نامبرده آمد خبری در دست نیست زیرا محل توقف موقت هنوز نیمه راهی بود که وی می بایست برای رسیدن به مقصد تبعید پیماید. لذا بعید بنظر می رسد با همه مصائبی که در آن یکماه اول سفر متحمل شده به پیمودن بقیه راه و نیل بمقصد قادر شده باشد. همان رنج جسمانی که وی متحمل شد و با آن ظرافت زنانه و عادتی که برفاه و تنعم داشت، مدت یکماه یکی از صعب ترین راه های کوهستانی را با تحمل آن همه مشقات پای پیاده پیمود. (صرفنظر از آلام و مصائب روحی که بدانها دچار شد) برای از پای در آوردن وی کافی بوده است. نقل قولی که از وی بعمل آمد، یکی از صدها نقل قول مشابهی است که از زبان کسانی که خود دستخوش ماجرا بوده اند شنیده شد و نقل آن بعلت آنکه تعریف منحصر بفردی بوده است بعمل نیامد، بلکه صرفاً برای نمودار ساختن يك نمونه و بخاطر تأیید گزارشی که شهود کمیته امریکائی داده اند و هر دو به نقل يك واقعه پرداخته اند، انجام گرفته است. زیرا نظائر این امر در صدها شهر و آبادی دیگر آناطولی بر سر صدها هزار نفری که هزاران کیلومتر راه های صعب العبور کوهستانی را بالاجبار طی کرده اند نیز به فجع ترین وضعی نازل شده است. این تبعیدها که از ماه آوریل آغاز شده و بارها تکرار گردیده، مصائب بسیاری ببار آورده است، که در صحت گزارش شهود آن جای هیچگونه شبهه ای باقی نمی گذارد. اطلاعاتی که طبق گزارش کمیته امریکائی بدست آمده، همه مستند بر اسناد و مدارکی است که شهود و تهیه کنندگان آن صحت همه آنها را تصدیق و تأکید کرده اند، به تأیید مقامات مربوطه رسیده و کاملاً موثق است. علاوه بر نقل قولها و تعریف هائی که توسط شهود عینی بیان شده، شرح های کلی که از این جنایات و فجایع بعمل آمده است نیز خالی از ابهام و تردید است و هنگامیکه با گزارشات مشروح دست

اول مقایسه می‌شود ، دقیقاً با آنها تطبیق می‌کند.

مثلاً خلاصه‌ای از تأثرات کلی شاهدی که اخیراً از داخله آناتولوی به‌قسنطنیه آمده ، بقلم پرفسور «هاگویان» در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنستان چاپ فارسی انتشار یافته است. وی در کمال متانت و دقت برها ساختن مجرمین از زندانها و روانه ساختن آنان بکوه‌های مسیر تبعیدی‌ها، ضربات وارده از طرف ژاندارم‌ها، تولد کودکان در راه ، مرگ و میر زنان و سالخورده‌گان در اثر تحلیل بنیه جسمانی ، و حتی بحادثه مادری که کودکش را بچاه افکند (که در صفحات قبل بشرح آن پرداختیم) اشاره کرده است.

شرح قدری طولانی‌تر آن در نامه‌ای که بیک مقام روحانی ارمنی در سرزمینی بیطرف ارسال شده بقدری با مقاله پرفسور هاگویان تطبیق می‌کند که شایسته است قسمتهائی از آن بازگو گردد.

نامه مذکور اشعار می‌دارد که : «مقامات محلی در چهار ایالت برای محکومین به‌تبعید تسهیلاتی قائل شدند و برای آنان چهار و پنج روز مهلت قائل گشتند و اجازه دادند تا بفروش قسمتی از اموال خود مبادرت ورزند و هرچند خانواده برای خودشان یک گاری کرایه‌کنند. ولی چندی که از سفرشان گذشت آنها را از گاری‌ها پیاده کردند و خود به‌شهر بازگشتند. کاروان‌هائی که بدین ترتیب تشکیل یافته بود در همان روز بعد و یا گاهی چند روز پس از آن بادسته‌هائی از راهزنان - یا اینکه با گروهی از دهاتی‌های عثمانی برخورد می‌کردند و هرچه داشتند بغارت می‌رفت. راهزنان با ژاندارم‌ها همدست می‌شدند و مردان و پسران معدود کاروان را بقتل می‌رساندند. زنان و دختران و کودکان را می‌ربودند و می‌بردند ، و فقط پیرزنان را باقی می‌گذاشتند. آنها را هم ژاندارم‌ها زیر ضربات شلاق می‌گرفتند و در اثر لطمات وارده و گرسنگی بهلاکت می‌رساندند. یک شاهد دست‌اول نقل می‌کند که چگونه زنان تبعید شده از یک ایالت پس از چند روز طی راه در دشت خارپوط رها می‌شوند و در آنجا همگی آنان (روزی پنجاه - شصت نفر) جان می‌سپارند. و مقامات مربوطه فقط چند نفری را برای دفن آنها می‌فرستند تا سلامت نفوس عثمانیها درخطر نیفتند.

کاروانهای زنان و کودکان در برابر ساختمانهای دولتی هر شهر وآبادی

که در مسیر آن واقع است در معرض تماشای مردم قرار می‌گیرد ، تا عثمانیها هر کدام را بخواهند انتخاب کنند و از آنها متمتع شوند.

این کاروان از همان شهری بحرکت درآمده بود که بانوئی که به نقل قولش پرداختیم از آنجا تبعید شده بود. افراد کاروان به تریبی که شرحش آمده سرعت تحلیل رفتند ، و زنان و کودکانی که باقی مانده بودند در محلی موسوم به کماخ بغازی درست در خارج از ارزینجان بفرات افکنده شدند...»

این فصل از نامه مذکور مخصوصاً حائز کمال اهمیت است. زیرا حوادثی را که قبلاً از قول دو شاهد عینی نقل کردیم - که هر دو مستقلاً و بطور دست‌اول آنرا در اختیار ما گذاشته بودند - کاملاً تأیید می‌کند. هر کس این شرح را با آنچه قبلاً از قول يك بانو و پیش از آن از قول یکی دیگر از قربانیان از تبعید نقل کردیم مقایسه کند ، متوجه می‌شود که این گزارش کلی (که سرگذشتی است که از داخله آناتولی به قسطنطنیه و از آنجا به مارسه رسیده) هرگز نمی‌تواند اغراق آمیز بوده باشد. این شرح کلی همانطور که مشهود است از خود شهادت اصلی بمراتب ملایم‌تر و موجزتر و حتی خلاصه‌تر است. لذا همین مناتت بارزی که در این خبر افواهی وجود دارد ، در صورتی که بسایر شرحها افزوده شود، اعتقاد ما را در قبول حقایقی که بخودی خود موثق است راسخ‌تر می‌سازد.

در مورد این فجایع توسل بمدارك درجه دوم اصولاً زائد است. زیرا شهادت‌های عینی دست‌اول بقدری فراوان و آتقدر مجاب‌کننده بوده و اسناد و مدارکی که در دست است چنان محکم و متقن است که خود مبین شرح کامل جنایت بوده و ما را از مطالعه و توجه بمدارك درجه دوم بی‌نیاز ساخته است. اینها مدارك متقنی هستند که از طریق اسامی افراد سرشناسی که شاهد این فجایع بوده و یا خود از قربانیان آن محسوب گشته‌اند ، استحکام پذیرفته و قوام یافته است.

از ذکر اسامی مذکور بعلت رعایت احتیاط خودداری می‌شود ، ولی هر کس بگزارش کمیته امریکائی توجه کند با مشاهده نقاط متعدد خالی که نمودار محل اسامی حذف شده است ، قهراً پی خواهد برد که این مدارك تا چه حد دارای جنبه مستقیم و شخصی می‌باشد.

علاوه بر این هریک از شهادت‌ها از منابع متعددی بدست آمده است. از

شهری که شرح سفر آن بانوی ارمنی در آن قطع شده است ، نقل قولی داریم ، که توسط یکنفر مقیم خارج که تبعه يك کشور بیطرف بوده انجام گرفته است . شهر مذکور شهری است واقع در ناحیه شرقی فرات (موسوم به مرادسو) که محل برخورد جاده های شمال بجنوب بوده و بسیاری از کاروانهای تبعیدی ها از آنجا عبور کرده است .

این شاهد خارجی می نویسد : «اگر موضوع ، فقط اجبار به ترك اینجا برای رفتن بجای دیگر بود ، قضیه آفتدرها بد نبود ، ولی همه می دانند که «رفتن» در این مورد ، همانا رفتن بسوی سرنوشت مرگ است . اگر در این باره شکی وجود داشت ، با ورود تعدادی از افراد - رویهمرفته چند هزار نفر از ارض روم به ارزینجان - این شك برطرف می شد . من اردوی آنانرا چند بار بازدید کردم و با بعضی از آنان به صحبت نشستم . آنها تقریباً بدون استثناء مندرس ، کثیف ، گرسنه و مریض هستند . و این امر با درنظر گرفتن این حقیقت که آنها نزدیک به دوماه بدون تعویض لباس ، بدون فرصت شستشو ، بدون سریناه ، و با خوراك اندك در راه بوده اند ، تعجب آور نیست . در اینجا دولت با آنها جزئی جیره ای داده است . من آنها را یکبار هنگامی که خوراکشان آورده می شد تماشا می کردم . دست کمی از حیوانات وحشی نداشتند . بر سر نگهبانانی که حامل غذا بودند هجوم می بردند و نگهبانان آنها را با چماق عقب میراندند ضرباتی که فرود می آوردند ، چنان سخت بود که گاهی برای کشتن آنها کفایت می کرد . با تماشای آنها بزحمت مسکن بود باور کرد که روزی اینان نیز بشر بوده اند .

چون کسی از کنار اردو عبور کند ، مادران کودکانشان را باو عرضه می دارند و التماس می کنند که آنها را با خود ببرد . در حقیقت ترکها از اختیار بردن این کودکان ودختران به عنوان کنیز و غلام و یا بدتر از آن استفاده کرده اند . و در چند مورد آنها - با استفاده از این اختیار - حتی پزشکی نیز همراه برده اند تا بهترین دختران را معاینه کند و باین ترتیب مطمئن شوند که سالم ترین آنها را در اختیار گرفته اند . بیش از چند مرد در بین آنها نیست ، چون اکثر آنها در راه به قتل رسیده اند . همگی سرگذشت یکسانی را تعریف می کنند و می گویند که مورد حمله و دستبرد کردها قرار گرفته اند .

اکثر آنها بارها این قبیل حملات و دستبردها را تحمل کرده‌اند ، تعداد کثیری از آنان ، مخصوصاً مردهایشان به قتل رسیده‌اند. زنان و کودکان نیز مقتول شده‌اند. البته بسیاری از آنها نیز در اثر ناخوشی و ازدست رفتن قوایشان در راه تلف شده‌اند و در مدتی هم که در اینجا بوده‌اند هر روز تلفات داشته‌اند. چندین گروه مختلف تاکنون وارد شهر شده و پس از یکی دو روز اقامت در اینجا باز بدون آنکه مقصدشان معلوم باشد وادار بحرکت شده‌اند. بهرحال تعداد آنهائیکه باینجا رسیده‌اند قست کوچکی از مجموع کسانی است که سفر را آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب با ادامه راندن این اشخاص امکان آن خواهد بود که در مدتی نسبتاً کوتاه سایرین هم بهمان سرنوشت دچار شوند و دیگر کسی از آنان باقی نماند.

از جمله کسانی که با آنان صحبت کردم سه خواهر بودند. آنها در «....» تحصیل کرده بودند و انگلیسی را خوب صحبت می‌کردند. گفتند خانواده‌شان متسول‌ترین خانواده «....» بوده است و هنگامی که براه افتادند تعدادشان بیست و پنج نفر بوده ، ولی حالا فقط چهارده نفر از آنها زنده مانده‌اند. آن یازده نفر دیگر از جمله شوهر یکی از آنان و مادر بزرگ سالخورده‌شان بدست کردها جلوی چشم آنها قصابی شده بودند. بزرگترین فرد ذکور خانواده که زنده مانده است هشت سال دارد. هنگامیکه از «....» حرکت کردند ، پول و اسب و وسائل شخصی داشتند ، ولی همه چیز آنها ، حتی لباسهایشان سرقت شد. می‌گفتند بعضی از آنها را کاملاً لخت و عریان رها ساخته بودند و بر تن بعضی‌هایشان فقط یک پیراهن باقی گذاشته بودند. هنگامیکه بیک آبادی رسیدند ، ژاندارم‌ها از بعضی از زنان برای برهنه‌ها لباس گرفتند.

دختر دیگری که باوی صحبت کردم دختر کشیش پروتستان «....» است. وی گفت کلیه افراد خانواده‌اش که در معیت وی بودند به قتل رسیده‌اند و او تک و تنها مانده است. اینها و سایرین ، بازماندگان قلیل طبقه بهتر مردمی که تبعید شده‌اند ، هستند. آنها در مدرسه متروکه‌ای خارج از شهر تحت‌الحفظ بسر می‌برند و هیچکس حق ندارد به آنها وارد شود. آنها گفتند هرچند مجاز هستند از چشمه‌ای که خارج از ساختمان است آب بردارند ، معهذا عملاً زندانی هستند. من هم کنار همان چشمه آنها را دیدم. سایرین همگی در مزرعه بزرگی

در هوای آزاد نگهداری می‌شوند و در برابر تابش شدید آفتاب هیچگونه سرپناهی ندارند.

وضع این مردم معرف سرنوشت کسانی است ، که اینجا را قبلا ترك گفته و یا اکنون عازم حرکت از اینجا هستند. من معتقدم که تاکنون از هیچیک از آنها خبری بدست نیامده است ، و محتملاً چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید. با این روشی که دنبال شده است بنظر می‌رسد که تبانی شده باشد ، تا دستجات کرد در راه‌ها منتظر بنشینند و کمین کنند تا تبعیدی‌ها برسند و آنها به قتل کلیه مردان و احیاناً سایر آنان بپردازند. بطور کلی این جنبش بنظر می‌رسد سازمان یافته‌ترین و مؤثرترین قتل‌عامی باشد که این کشور تاکنون شاهد آن بوده است.

این فتوی يك شاهد عینی بود ، که نقشه دولت عثمانی را در کمال پیشرفت آن مشاهده کرده است. او در قرن بیستم میلادی شاهد همان فجایعی شد که هفت هشت قرن پیش از دوران مسیحیت، در این مناطق بیارآمده بود. هنگامی که ما می‌خوانیم که دولت آسور و یا بابل فلان ملت یا قبیله شکست خورده را «تحت انقیاد درآوردند» درست به مفهوم این عبارت پی نمی‌بریم. حتی وقتی که شرح وقایع مذکور را که در کمال وقاحت بر کتیبه‌های تاریخی چون آسوربانی‌پال یا بخت‌النصر ثبت شده است ، مشاهده می‌کنیم ، باز میزان قبح و شامت آن در تصورمان نقش نمی‌بندد. ولی اکنون وقوف کامل داریم و به مفهوم واقعی اسارت و انقیاد آنطور که باید و شاید پی می‌بریم. زیرا این فجایع در دنیای معاصر ما اتفاق افتاده است ، زیرا که جنایت آسوری‌ها از لحاظ شرارت و خبث ، هرگز به پای جنایات هولناك عثمانی‌ها نمی‌رسد. - «قتل‌عام سازمان یافته و موثر» - اینست مفهوم واقعی چنین طرق تبعید ، و جزاین هم نباید چیز دیگری از آن استنباط گردد. ولی آسوریان بهرحال به بازماندگان - در پایان سفرشان - فرصت زندگی می‌دادند. آنان در تبعیدگاه خود اسکان می‌یافتند ، صاحب زمین و خانه می‌شدند ، به زادو ولد می‌پرداختند و جامعه و زادگاهی جدید برای خود فراهم می‌ساختند. ولی عثمانی‌ها در قساوت خود جدی‌تر هستند. آنها مردم را تبعید به مرگ می‌کنند ، و هیچگونه تخفیفی در

این امر قائل نیستند. وقتی يك شاهد عینی می‌گوید «من معتقدم که تاکنون از هیچیک از آنها خبری بدست نیامده است، و محتملاً چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید.» این تازه نهایت خوش‌بینی است. متأسفانه وی در اشتباه بود. البته بیشتر آنهائیکه از مناطق دوردست شمالی بکوهها رانده شده بودند، همانطور که وی حدس زده است، باید در سفر هولناکشان جان سپرده باشند. ولی کسان دیگری هم از سیلیس و شمال سوریه تبعید شده بودند که میبایست راه کوتاه‌تری را طی کنند اینها را رنج سفر - بعثت همان کوتاهی راه - هلاک نمی‌کرد. بنابراین برایشان سرنوشت دیگری در نظر گرفته شده و برای آخرین و شنیع‌ترین صحنه این نمایش مخوف ذخیره شده بودند^۱.

آنچه «توین‌بی» در بخش سوم کتاب خود آورده است، تازه مقدمات طرح وسیعی است، که باید از آغاز تا پایان، با همین دقت، خشونت و قاطعیت بسرحله اجرادرآید. پس از اینکه مردان و جوانان ارمنی تصفیه شدند، مرگ محتوم در صحاری بی‌آب و علف، همراه با ضرب و شتم و قتل و کشتار، تجاوز به جان و مال و نوامیس زنان و دختران، در انتظار بقیه افراد بود. رفتاری که در این بیابانها با زنان و کودکان شد، بمراتب دهشتبارتر از کاری بود، که بعدها در اردوگاههای مرگ هیتلری، قرار بود با زنان و کودکان یهودی بشود. شهادت عینی يك نویسنده معروف و معاصر ایرانی^۲ حاکی است که ژاندارمها، راهزنان، و کردها، از تجاوز به ناموس دختران در حال نزع و حتی مردگان خودداری نمی‌کردند. اما هیچکدام از اینها پایان کار نبود. اگر تنی چند آنچنان سخت جان می‌بودند، که از این همه مصائب جان بدر می‌بردند، سرنوشت هولناکتری در انتظارشان بود، که «توین‌بی» باز هم با استناد به شهادت‌های معتبر و انکارناپذیر، فصل چهارم کتاب خود را بدان اختصاص داده است^۳.

۱- قتل يك ملت - توین‌بی - فصل سوم

۲- سید محمدعلی جمال‌زاده، که مشاهدات او در جای خود خواهد آمد.

۳- آغاز بخش چهارم کتاب توین‌بی - ص ۵۶

عمل نهائی «ترک‌های جوان» امر کاملاً نوظهوری نبود و بهیچوجه تازگی نداشت. آنان اینکار را چند سال قبل (هنگامیکه «کمیته اتحاد و ترقی» جای رژیمن «حمیدی» را در قسطنطنیه گرفته ، برمسند سلطان

عبدالحمید امپراطور عثمانی تکیه زده و قرار گذاشته بود ، بوضع آن شهر سرو سامان بخشد) به مقیاس کوچکتری تسرین کرده بودند. منفورترین جنبه این شهر در آنزمان عبارت بود از قشون سگ‌های بی‌صاحبی که در اثر سالها اغماض مردم در کوچه پس‌کوچه‌ها زادو ولد کرده و تعدادشان زیاد شده بود و اکنون وظیفه رفتگرانی را که شهرداری از تدارک افراد برای تصدی آن اهماال کرده بود ، انجام میدادند. ترکهای جوان این وضع نامطلوب پایتخت خود را بطرز موثری اصلاح کردند. آنان بجمع‌آوری سگ‌ها پرداختند و آنها را بجزیره‌ای متروک واقع در دریای مرمره بردند تا از گرسنگی تلف شوند و مسئله‌ایرا که قبلاً بوجود آورده بودند، در آینده حل شود. این سابقه را انور و یسارانش هنگامی که در بهار گذشته به مسئله آرامنه فکر می‌کردند ، از نظر دور نداشتند.

برای ارمنیان نیز (یا افرادی از آنها که از تبعیدجان سالم بدر برده بودند) در واقع قرار شد، هسان تدارکی‌را که برای سگ‌های استانبولی دیده بودند، فراهم سازند. برای اسکان نهائی آنان دو محل توسط دولت انتخاب شد تا در اختیارشان قرار گیرد. یکی از این دو محل عبارت بود از آبادی سلطانیه در منطقه بلوک قونیه واقع در مرکز آناتولی ، و این انتخاب با در نظر گرفتن اصول علمی بعمل آمده بود، زیرا آناتولی دشتی است مسطح که پیرامونش را در سمت دریا بیلاقات کوهستانی پرآب و درختی که شهرهای ارمنی‌نشین در آن قرار دارند فرا گرفته است ، ولی در قلب آن که از ساحل دریا فاصله دارد بیابان برهوت و سوزانی واقع شده ، که در آن حتی ایلات ترکمن نیز بزحمت بسر می‌برند. در سلطانیه هزار خانواده شهرنشین ارمنی جمع شده بودند. آنها پس از راه‌پیمائی‌های طاقت‌فرسا که طعم بیابانگردی را با آنان چشانده بود ، خسته و کوفته از مناطق مختلف به آنجا رسیده بودند. در میان این هزار خانواده فقط پنجاه فرد ذکور بزرگسال برای رفع نیازمندی‌های آنان وجود داشت. آنها چنین خیل بینوا و مستأصل زن و بچه و معلولی که این چنین ناگهانی از هستی ساقط شده و خانه

وزندگی و اموال خود را از دست داده‌اند. برای تأمین و تدارک حوائج زندگی در این محیط - که برای آنان نیز بهمان میزان که برای نفوس طبقه متوسط شهرهای فرانسه و انگلستان غیرعادی است - نامأنوس بود، همین تعداد اندک فرد ذکور وجود داشت.^۱ دولت با تأسیس این «کوچ‌نشین زراعتی» در بیابان برهوت دل‌آسوده شد و دیگر درباره افراد آن کوچ‌نشین باکی بدل راه نداد. ولی سلطانیه بهیچوجه بدترین قتلگامی که بازماندگان نژاد ارمنی را به آن سپرده باشند، نبود. تعداد بیشتر آنان به سفری طولانی‌تر - بسوی جنوب شرقی - فرستاده شده، و در حلب مرکز حکومتی سوریه شمالی، برای پراکنده ساختن بین ایالات عربی ماوراء آنجا، متمرکز شده بودند...^۲

منطقه‌ای که این گروه از ارمنیان را بدانجا اعزام داشتند، از نظر اقلیمی یکی از خشن‌ترین و غیرقابل تحمل‌ترین مناطق گیتی است. این منطقه که در طول تاریخ همواره مرکز وقوع سهمگین‌ترین حوادث بوده است، تقدیر چنین بود، که فجیع‌ترین و هولناک‌ترین اینگونه رویدادها را، با سرنوشت غم‌انگیز آرامنه در خود پیاده کند. قبل از ورود بمتن ماجراهای هراس‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای که در این دیار بر ارمنیان گذشت، لازم است قبلاً باموقعیت اقلیمی منطقه آشنا شویم:

بین آناتولی و عربستان - نیمه شمال امپراطوری عثمانی و ضمیمه جنوب شرقی آن - يك تضاد اقلیمی سخت حکمفرماست. مرتفعات آناتولی از لحاظ فیزیولوژیکی شبیه اروپاست، و آرامنه‌ای که آنجا اقامت دارند نه تنها از لحاظ تمدنی که دارند اروپائی بشمار می‌روند، بلکه به اقلیمی اساساً اروپائی - همان اقلیمی که در شبه‌جزیره بالکان و یا اتریش و مجارستان وجود دارد - معتاد هستند. ولی هنگامی که از آخرین مرحله این ارتفاعات سرازیر شویم، و یا اینکه مسیر فرات را از سرچشمه‌هایش در جبال ارمنستان تا دشتهای بین‌النهرین دنبال کنیم، دفعتاً از اروپا خارج شده و به سرزمینی با مختصات نیمه استوائی وارد

۱- صحت این مدعا از سه منبع مختلف تأیید شده است: اول- شاهدعینی کدرتیه «گزارش امریکائی» دست داشته. دوم - نامه يك ارمنی پروتستان که به يك تبعه آمریکائی نوشته و در شماره چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنی زبان «گوچناک» انتشار یافته است. سوم- نامه ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ که از قسطنطنیه نوشته شده است و از آن به تفصیل نقل قول خواهد شد.

۲ - قتل يك ملت - توین‌بی - فصل چهارم

می‌شویم. ما اکنون در عربستان شمالی هستیم که مانند پلکان آملی تا آنجا بسیار عظیمی تدریجاً به پائین کشیده می‌شود و به سوی جنوب شرقی و طرف خلیج فارس سرازیر می‌گردد ، تا وارد یکی از شرحی‌ترین مناطق سطح زمین شود. (مقصود از عربستان شمالی که شکل آملی تا آنجا است همان سرزمین بین‌النهرین و عراق امروزی است) این آملی تا آنجا در مدت عمر خود شاهد حوادثی هولناک بوده است ، ولی شاید هیچکدام از آنها ، از حادثه‌ای که هم اکنون - هنگامی که اقلیم گرم و سوزانش برای آرامه‌ای که از اوطان معتدل خود در شمال با آنجا تبعید می‌گردند و این تبعید بمنزله محکومیت به مرگ تلقی می‌شود - در آن بوقوع می‌پیوندد ، هولناک‌تر نباشد.

شرح زیر تعریفی است که یکی از ساکنان حلب هنگامی که ارمنیان را چون گله‌ای از این شهر می‌گذرانند و به قتلگاه می‌برند شاهد عبور آنان بوده‌است و درباره این حادثه نقل می‌کند :

«شایعه شنید سفر آخرت آنها ، قبل از ورود خودشان ، در اینجا پیچیده بود. ابتدا به این شایعه چندان توجهی نمی‌شد و کسی آنرا باور نمی‌کرد. ولی چون بسیاری از پناهندگان اکنون وارد حلب می‌شوند ، دیگر درباره حقیقت امر هیچگونه تردیدی باقی نمانده است. روز دوم ماه اوت قریب هشتصد نفر زن میانسال و پیرزن ، همراه کودکان کمتر از ده سال - از دیار بکر - پس از آنکه چهل و پنج روز در راه بودند بارقت‌انگیزترین وضع قابل تصور و با پای پیاده وارد شدند. آنها ربودن کلیه دختران و زنان جوان را بدست کرده‌ا، غصب کلیه پول و مایملکشانرا تا پیش از آخر ، گرسنگی ، محرومیت ، و انواع آلام و مشقات را گزارش می‌دهند. وضع ناهنجار و دلخراش آنان گویاترین شاهد شرح حال آنهاست.

من اطلاع حاصل کردم که چهار هزار و پانصد نفر از سوقورت برأس‌العین و دو هزار نفر از مزیره به دیاربکر ، فرستاده شده و کلیه شهرهای بیتلیس ، ماردین ، موصل ، سویرک ، مالاتیا ، بنه ، غیره ... از آرامه تخلیه شده‌اند. مردان و پسران و بسیاری از زنان بقتل رسیده‌اند و بقیه آنانرا در سراسر کشور پراکنده کرده‌اند. اگر این‌ها راست باشد - که در صحت آن شکی نیست - حتی آن بقیه نیز طبعاً باید از خستگی ، گرسنگی و ناخوشی هلاک شوند. حاکم